

آری هرگز نمی‌میرد ملتی که آسمان رفعت ادبی او مزین است  
 بستاره فروزنده مانند فردوسی طوسی . ح ۴۰ یحیی

### ( افکار ابکار — سلام بمخدرات وطن )

سلام من بشما ای مخدرات وطن که هست خاطر تان جمله محو موات وطن  
 وطن قتاده بگرداب و جز بکشتی علم محال باشد جز بر شما نجات وطن  
 چو دختران وطن علم و دانش آموزند شوند از اثر دانش امهات وطن  
 زنان بجسم وطن جان و مردها جسمند ز روح و جسم بود جنبش و حیات وطن  
 کنید سعی که این دختران برافرازند بر آسمان ید بیضا ز معجزات وطن  
 ز همت سرانگشت ناز پرورشان شود گشوده گره‌ها ز مشکلات وطن  
 ( زنان با هنر الحق سزد که فخر کند )

چو آفتاب پدیدار شد اگر یک چند نهفته بود هنر در زنان دانشمند  
 هنر خلیفه فرزند باشد انسان را همی بیاید کز زن بزاید این فرزند  
 بنات حوا گر با کمال و معرفتند سر سپهر برارند بر بزم گمند  
 زنان متا به روحند و نوع مردان جسم ز جان روشن باشد همیشه تن خورسند  
 ای آنکه طعنه زنی بر کمال و فضل زنان بمال دیده که جهلت بسر خمار افکند  
 یکی است ناخن و چنگال شیر ماده و نر یکی است لعل بدخشان بتاج و گردن بند  
 مگر نه حضرت صدیقه دخت پیغمبر فکند بالش رفعت فراز چرخ بلند  
 مگر نه مریم بانفس خود مجاهده کرد سپس مراورا با روح قدس شد یونند  
 مگر نه آسیه شد از خشوع به همتا مگر نه راجه شد در خشوع بیمانند  
 مگر نه باخون حذیمه ریخت بخاک مگر نه لیلی همچون خود فکند بیند

اگر بتائیت از قدر مردمان میکاست خدا بشمس نمیخورد در بنی سو کند  
 زنان فراخوردند و لایق تمجید که امهات کمالند و مستحق پسند  
 بویژه شوی پرستان باخرد که شوند پیش شوهر خود هم چو شیر نر بکنند  
 خدا پرست و نصیحت پذیر و شوی پرست خدا از ایشان خوشنود و بندگان خرسند  
 نه هر که مقنعه بر سر نهادش بانو نه هر چه شیرین باشد شود چو شکر و قند  
 زنان با هنر الحق سزد که فخر کند از این صحیفه که شد خوشتر از صیفیه زند  
 ( تذکره ) شاهین

دوفطحه و تغزل فوق که بر مراتب لیاقت و دانشمندی و ادب زنان  
 ایران بهترین گواه و بزبان ادب با اهل ذوق و دانش میگویند  
 که پاکی کهر - و اصل طینت - و استعداد در زنان بحد کمال باقی است  
 و از آفتاب جهان آرای تعلیم و تربیت تابشی کافی است که سنک آنان  
 گهر و گهر شکن جهانیان گردد : نمونه و مثنوی است از خرمین و قطاره ایست  
 از دریای اشعار آبدار مرحومه فاطمه سلطان خانم - متخلص بشاهین  
 و ملقب بادیة الزمان قایم مقامی همشیره بطنی و صلبی نایغه قرن اخیر  
 مرحوم ادیب الممالک فراهانی که در سنه ۱۲۷۱ هجری تولد شده  
 و در یازدهم شعبان سنه ۱۳۳۸ و فاتیافته و عالم ادبیات را سوگوار نموده است .  
 همواره آنچه از اشعار او بدست ما افتاد در این مجله با افتخار و خدرات  
 ایرانی درج خواهد شد

﴿ وحوش الملك ﴾

آفرین باد بر سروش الملك که از او عاطل است هوش الملك  
 کربدین سان حساب بردازد سوی کردون رود خروش الملك

نه به تنها منم در این خلوت  
 که بهر گوشه صد هزار چومن  
 بقر المسلمین ز فرط خری  
 امرا مست نشاء المملکیند  
 خورده بهلوی اشتر الدوله  
 مادیان الوزاره قاطر زاد  
 رو به دفتر و پلنک نظام  
 عرعر السلطنه زند سیلی  
 . . . . . الامراء  
 گشته بپر العداله رقص کنان  
 ای دریغا که کربه السلطان  
 چه شود کاسمانت مار افسای  
 بکشاید خدا در این کشور  
 ای فلانی از این بترس که باز  
 (مرحوم دبیر الممالک قائم مقامی)  
 مرحوم دبیر الممالک قائم مقامی از بنی اعمام ادیب الممالک و  
 معاصر وی بوده شاعر زبردست و ادیبی گرانمایه است ما در نمرات  
 آتیه بشرح حال و اشعار او مشروحا خواهیم پرداخت .  
 ( که زندگانی جاوید در نکو کاری است )  
 کنون که دشت چو مینوزابر آزار است  
 بصوت بلبل و قمری بنوش باده سرخ  
 بکج خانه نشستن نه شرط هشیار است  
 که باغ و راغ ز فیض رحاب ز نکار است

دلا بیب همه خلق برده پوشی کن که به زهر هنری در زمانه ستاریست  
 مده زدست نکوئی در این دوروزه عمر که زندگانی جاوید در نکو کاریست  
 ندانمت ز چه رو ای نکار باعشاق همیشه همیشه جفاکاری و دل آزاریست  
 دل از نکرده زمن هیچ یاد معذور است چرا که در خم زلف تو اش گرفتار است  
 پیام من که رساند بسوی تو زین پس چو باد را سر کویت گذر بد شواریست  
 مرا چه باک بود (نعمت) از جفای رقیب چو باتو یار وفا گیش را سریاریست

( تذکره ارمغان )

پیر روشن ضمیر دانادل آقای میرزا محمود خان فسائی متخلص بنعمت  
 سلطان بایزیدوار درویشی بر توانگری بر کزیده و بر هستی و مال  
 خویش در فسای شیراز پشت بازان در زاویه انزوای تهران مدتی است  
 آرمیده در انواع شعر ذوالید و در ماده تاریخ گفتن ذوالیدین است در  
 دیوان وی تا کنون چهار صد و کسری ماده تاریخ وفات و ولادت  
 و غیرهما ثبت گردیده نگارنده را مکرر فیض زیارتش دست داده و  
 از آداب و اخلاق بی نظیرش بهره مند شده ام . اینک تشریح اخلاق  
 و احوال او را بنمرات آتیه محول داشته و در این شماره بانچه جناب  
 ابوالفضایل آقای فرصت الدوله شیرازی در کتاب آثار عجم شرح  
 حال ایشان را مرقوم داشته اند اکتفا میکنم

اینک نقل از کتاب مستطاب آثار عجم صفحه ۸۷

از تنک کرم مراجعت کردم بشهر فسا که از آنجا بروم به سمت  
 دارابجرد بعضی از خوانین آن سر زمین که با آن ها  
 سابقه داشتم مانع از حرکت من شده و روز و دو شب بضیافتم زحمت

بردند یکی از آنها جناب میرزا محمود خان متخلص به نعمت بود شخصی است خوش اخلاق کثیرالوفاق صاحب مقامات عالیہ دارای کمالات صوریہ و معنویہ اباً عن جد حکمرانی شهر فسا و ضافات آن را داشته اند و سلسله نسبشان بمرحوم سید علی خان مذکور می رسد نهایت از صحبتشان مستفیض بودم دیوان اشعاری ترتیب داده اند ملاحظه کرده محظوظ شدم و چون علی الرسم هر شب شرح مسافرت خود را مینویشتم ضمناً که نامی از مشارالیه برده شد و دیوانشان حاضر بود این غزل و رباعی را بیاد داشت در این مسافرت نامه چه درج نمودم

(غزل)

در روی تو واله است و حیران	حربا صفت آفتاب رخشان
تنگست مجال برسختدان	در وصف دهان نو شخندت
سهل است گذشتن از سرجان	بوسیدن پایت از دهد دست
هرگز نکشیده بار هجران	کمی قدر وصال داند آن کو
کاندر ره دوست گشته قربان	در کیش منست زنده آنکس
چون تشنه بمرد در بیابان	خود دجله دگر چه سود دارد
شد بهره خضر آب حیوان	با آن همه کوشش سکندر
تخت جم و مسند سلیمان	بیشی مطلب که رفت بر باد
با باد صبا هزار داستان	در باغ باه و ناله می گفت
دردا که بقا نداشت چندان	خوش بود زمان صحبت گل
چون دست نمیرسد بدرمان	با درد بساز نعمت آخر

## رباعی

ای ترک پریش ای بت حور نژاد      يك لحظه مرا ز بند غم کن آزاد  
زان آب چو آتش قدحی ده لبریر      کاین چرخ دهد خاک من و تو بر باد  
( نعمت فسائی )

## ( پای تا بسر نازی )

دین و دل ز ما بر شد پای تا بسر نازی      جو رو کین کن از اول بیوفا از آغازی  
جز بسخ جان مفروش بوسه از لب لعلی      روز عاشقان شب کن زلف بر رخ اندازی  
همچو تار زلف خود دلبای طراری      همچو چشم مست خود بر صفو فجان تازی  
بار قیب هر جار و خوب کوی و خوشخندی      نزد مانشین خاموش بر میاور آوازی  
کام عاشقان کم ده کشته دوستان ناکام      فتنه قدو بالائی خانمان بر اندازی  
غمزه را بخونریزی با اشاره فرمان ده      نوبت جهان سوزی ترک مست طنازی  
آفت دل و دینی محنت تن و جانی      کینه با کسان ورزی مهر با خسان بازی  
ماجرای مشتاقان هیچگاه مکن گوشی      مدعای درویشان هیچگاه مکن سازی  
دیر آشنا ماهی زودرنج خورشیدی      جان زار عاشق را هیچ گاه نتوازی  
( آقای میرزا احمد خان )

## حفظ الصحه عملی

( بقیه از شماره دوم )

سابقاً وعده کردیم که از غذاهای مضره و مشروبات محرکه صحبت کنیم این است که حالا داخل آن مبحث شده و از قارئین محترم تمنا میشود که آنرا با دقت ملاحظه فرمایند .  
بدواً از گوشت حرف میزدیم - اشتباه بزرگی می کنند کسانی که